

ظهور افسانه‌ای جدید

در آستانه آخرین مرحله امپریالیزم

عرب و ایرانی. ناین نتیجه رسید که ماهیت اجتماعی کشورهای عربی و ایران تغییر کرد و از کشورهای استحصار زده مبدل به قدرت‌های تازه امپریالیستی شده اند

" پیدایش سرمایه مالی اتونوم عرب و ایرانی نشانی از آغاز پروسه تغییر است و نه انتهاي آن " (صفحات ۸ و ۹ مقاله ارنست مندل درباره " ظهور سرمایه مالی اتونوم عرب و ایرانی " در شماره ۱ کندوکاو) ولی متن‌سوانه اخطارهای رفیق مندل از بروز اشتباه و سوء تفاهم جلوگیری نخواهند کرد . با اینکه او صریحاً از تایید وقوع این تبدیل خودداری می‌کند، با وجود این به این سوال گه آیا در آینده نزدیک — پس از اینکه پرسه تغییر به انتهاي خود رسید ! — امکان ظهور امپریالیزم عرب و ایرانی وجود دارد یا نه جواب قاطعی نیز نمی‌دهد . این مساله به تنهاي باعث اشکالات بسیاری خواهد شد . از طرف دیگر رفیق مندل بد ون آن که رابطه دیالکتیکی بین استقلال و باستگی را دقیقاً تشریح کند. مساله اتونوم بودن این سرمایه را تا اندازه‌ای یک طرفة طرح کرده است، سرمایه‌داری کشورهای تولید کننده نفت در واقع وابسته به بازار بین المللی سرمایه‌داری و نتیجتاً وابسته به امپریالیزم و در تحلیل نهائی خادم هنافع آن است . اگر در چارچوب واقعیات نظام موجود امپریالیستی محدود بتهاي این استقلال مفصل تشریح نشود حالت‌نسبی این اتونومی شکل مطلق بخود می‌گیرد که بدون شک برخلاف منظور رفیق مندل خواهد بود .

مساله دیگر در نام‌گذاری سرمایه‌های " مالی " کشورهای عربی تولید کننده نفت تحت عنوان " سرمایه مالی عرب " است . این عبارت اعتباری ندارد و در واقع انتزاع ناصحیحتی است از هنافع مختلف و غالباً متضادی که بین طبقات حاکمه کشورهای عربی وجود دارد و می‌واند هجره تفسیرهای غلطی از مایه‌ی این سرمایه شود .

خلاصه کلام این که: لازم است تحولات اخیر که پس از افزایش قیمت نفت در جهان جریان پیدا کرده است با دقت بیشتری بررسی شود . از این لحاظ

باوه سرای مطبوعات! امپریالیستی ! ز سال ۱۹۷۴ میلادی به اندازه قابل توجهی بیشتر از درآمد کشورهای تولید کننده نفت از زمان تحریم نفت ایران در ۱۹۷۳ افزایش یافته است . ما بین نکارند کان بورزا و فلم فرانسیان خرد بورزا و کشورهای امریکا بی ربط شدیدی برای درد دل و شکوه از " شرور عالم " کشورهای تولید کننده نفت که امکان دارد غرب میانع را غرق کند، در گرفته است (حالب اینجا است که نفوذ سرمایه‌های امریکائی در اروپا ساخته است که هرگز چنین جار و جنجالی راه نیانداخته است) . ولی امری که باعث تاسفو متن‌سوانه تا حدی غیرقابل اختراza است این خطا دارد که قدرت‌تلقین این تسلیفات! امپریالیزم حتی در میان صفوں ما نیز تاثیر بگذارد . نتیجتاً هرگفته بررسی این پدیده " دلارهای نفتی " و تاثیر آن در تغییر ساختمن اقتصادی و اجتماعی کشورهای مربوطه باید این مساله را با دقت فراوان در نظر داشته باشد .

در این رابطه مقاله ارنست مندل درباره

" ظهور سرمایه مالی عرب و ایرانی " (شماره ۱ کندوکاو) می‌تواند حداقل بدلیل شکل اختصاری محتویات آن و عدم امکان بحث مفصل و جامع در مقاله‌ای که بدون شک بمنظور اشاراتی مختصر و فوری به این پدیده جدید نوشته شده است، در چندین مورد باعث سوء تفاهم خواننده شود .

مثل‌اً طرز استفاده رفیق مندل از مضمون " سرمایه مالی " برای تشریح انباست سریع سرمایه حاصل از ترقی زیاد قیمت نفت در دست طبقات حاکم کشورهای تولید کننده نفت، موجب اشتباكات بسیاری خواهد شد . مگر درست‌نیست که در ظرف موسه‌مارکسیزم (به سوخارین، لنین و تروتسکی مراجعه کنید) امپریالیزم بضرله سیاست سرمایه مالی تلقی شده است؟ بنا بر این منطق، آیا " ظهور سرمایه مالی عرب و ایرانی " نبایستی به ظهور نیروهای جدید امپریالیستی منجر شود؟ رفیق مندل می‌نویسد: " هنوز زودست که از ظهور سرمایه مالی جدید و اتونوم

بخصوص، اشکال در طرز استفاده رفیق مندل از مفهوم سرمایه مالی است.

رولف هیلفردینگ در کتاب معروفش، "سرمایه مالی" نوشت: "من بکچنین سرمایه بانک یعنی سرمایه به شکل پولی را که به سرمایه صفتی مبدل شده است سرمایه مالی هی نامم".^۰ ایرادی که لینین به این تعریف هیلفردینگ می گرفت در مورد تعریف مندل نیز صدق می کند.^۱ لینین نوشت:

"این تعریف کامل نیست، زیرا در آن به یک از مهمترین نکات یعنی: به رشد تمرکز تولید و سرمایه که شدت آن به حدی است که به انحصار منجر می گردد و هم اکنون هجر گردید، اشاره ای نمی شود... تاریخ پیدایش سرمایه مالی و ضمنون این مفهوم عبارت است از: تمرکز تولید، تشکیل انحصار هائی که در نتیجه رشد این تمرکز بوجود می آیند در آمیختن یا جوش خوردن بازکها با صفت".^۲

"... سرمایه مالی عبارت است از در رسم آمیختن سرمایه چند بازک از بزرگترین بازک های انحصاری با سرمایه اتحادیه های انحصاری کارخانه داران".^۳

بازک های بزرگ انحصاری عرب و ایرانی که با سرمایه های انتشارات صفتی حرث خوردند کجا هستند؟ واضح است که چنین چیزی وجود ندارد و هیچ وقت نیز وجود نداشته است. عدم وجود آن حتی بهتر مشاهده می شود اگر این مطلب را در نظر بگیریم که تمرکز تولید و سرمایه که لینین از آن صحبت می کند از چارچوب ملی خارج شده و تمرکز بین المللی است. در واقع در کشورهای مورد نظر، بازک های خصوصی — اگر وجود داشته باشند — عموماً تحت کنترل بازک های انگلو ساکسون قرار داشته و هنوز تا رسیدن به سطح انحصاری بسیار فاصله دارند. صنایع خصوصی ملی (تحت کنترل کامل سرمایه داران داخلی) نیز تمرکز چندانی نداشته و در هر حال ناچیزند. تنها انحصارهای بانکی و صفتی در این

مقاله مندل به عنوان نقطه شروع این مطالعه و دلیل برای ادامه آن مفید است و برطرف کردن گمبودها و دقیق تر ساختن مباحث آن! ولین قدم در راه روشن ساختن این پدیده خواهد بود.^۴ مقاله زیر نیز چنین است.

سرمایه مالی یا سرمایه کرایه‌ای؟

۱- سرمایه مالی چیست؟

قبل از هر چیز باید تعریف قدیمی سرمایه مالی را کنار بگذاریم. این تعریف که سرمایه مالی و بازک را یکی می داند هنوز هم توسط اقتصاد سیاسی بورژوازی بکار می رود.^۵ ! ز دیدگاه ما تعریف صحیح سرمایه مالی را فقط می توان در تئوری اقتصاد مارکسیستی قرن بیستم جستجو کرد. رفیق مندل می نویسد: "سرمایه مالی، سرمایه ای بازک (سرمایه پولی) است که در بخش های تولیدی (صنایع، ترانسپورت وغیره) سرمایه گذاری شده و در کنترل آن ها سهیم است و حتی این کنترل را انحصاراً بدست می گیرد.^۶ "(همان مقاله فوق الذکر مندل در شطره ۱ کندوکاو ص ۵) واضح است که اگر به همین چند جمله اکتفا کنیم مطابق این تعریف سرمایه مالی بجزد، کشورهایی که کاملاً فاقد سرمایه اند همه جا وجود دارد! اگر چنین باشد این امر برهمه معلوم است و اصلاً تاریکی ندارد. یکی از پدیده های واضح انکرافت که حتی در سال ۱۸۸۱ نیز توسط مارکس پوضع تشییع شده بود این است که وجود مراحل مختلف ولی هم زمان توسعه سرمایه گذاری وجود تواند منجر به ایجاد مستقیم شکل های تکامل می تواند منجر به ایجاد مستقیم شکل های تکامل یافته سرمایه گذاری در کشورهای عقب مانده شود. به این ترتیب سرمایه بانکی (سرمایه پولی) ملی که در برخی بخش های تولیدی سرمایه گذاری می شود و حتی برخی از آن ها را کلاً و یا جزئی کنترل می کند پدیده ایست که بطور وسیع در بسیاری از کشور های عقب مانده وجود دارد. حال اگر این سرمایه بانکی را سرمایه مالی بنامیم این سؤال پیش خواهد آمد که مارکسیزم معاصر بر پرده اساسی معتقد است که ساختمان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورهای امپریالیستی در رابطه با شکل ویژه سلطه سرمایه مالی مشخص می شوند؟ به عقیده ما در این مورد

^۰ همانجا ص ۵۶۵

^۱ همانجا ص ۶۲۵

۲ از کتاب "امپریالیزم بثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" — منتسب آثار لینین — جلد اول، قسط دوم،

ص ۶۵

کشورهای عربی)

در هر صورت دوشیوه مصرفی که مورد نظر ما هستند واضحند: سرمایه گذاری صنعتی در داخل کشورهای مورد بحث و شارکت در شرکت‌های صنعتی خارجی که رفیق مندل بدرسی این شکل مشارکت را از سرمایه گذاری در ارزش‌های نقدی (واراق بورس و قرضه و اعتبارات) تمیز داده است. زیرا منظور ما آن نوع سرمایه گذاری است که همراه با شرکت در کنترل تولید باشد.

تزریق مندل از این قرار است که ما شاهد تغییرات مهمی در بخش‌های مشخص از طبقات حاکمه— ای که دسترسی به درآمدهای نفتی دارند هستیم— تغییر از فعالیت‌های سرمایه طفیل و کرایه‌ای به سرمایه مالی (البته باز باید مشخص شود که در کدام بخش از طبقات حاکمه چنین تغییری رخ داده است). زیرا دولت بر احتیاط اختیار دار اصلی درآمدهای نفتی است.)

در اینکه تغییرات مهمی در فعالیت‌های اقتصادی طبقات حاکمه کشورهای نفتی رخ داده است و امروزه بخشی از درآمد نفت صرف سرمایه گذاری صنعتی در داخل کشورهای نفتی و شارکت در شرکت‌های خارجی می‌شود تردیدی نیست. مسئله این جاست که آیا این تغییرات کمی معادل با تغییر کمی سرمایه‌های کرایه‌ای کشورهای نفتی به سرمایه‌های مالی هستند یا خیر؟

مندل سرمایه کرایه‌ای را چنین تحریف می‌کند: سرمایه‌ای که "به نگهداری کیف اوراق بورس و جمع‌آوری کوین دل خوش می‌کند" (کند— و کاو شماره ۱ ص^۵) البته تصاحب اموال غیر منقول (املاک) نیز که از وجود مشخصه این نوع سرمایه طفیل است باقیستی به لیست مذکور اضافه می‌شد. به هر حال، مندل بحث‌می‌کند که درنتیجه تحولاتی که در جریان است دوشیوه استفاده فوق— الذکر (یعنی سرمایه گذاری صنعتی داخلی و شارکت در شرکت‌های صنعتی خارجی همراه با شرکت در کنترل تولید) از شیوه‌های طفیل و کرایه‌ای استفاده از درآمد نفت (و سرمایه پولی بطور کلی) اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد. ولی متناسبه این کافی نیست. باید رابطه نسبی این شیوه‌های متفاوت را از لحاظ کمی بررسی کرد و الا در تشخیص تغییرات کمی موجود در این تحولات اخیر دچار اختشاشی شویم.

کشورها در دست دولت بوده و تشخیص تفاوت بخش خصوصی و دولتی از این نظر که سرمایه دولتی و مالی دو مفهوم کاملاً متمایز هستند (ستی اگر بتوانند در برخی از کشورهای امپریالیستی تا حدی با یکدیگر ادغام شوند)، حائز اهمیت است. در غیر این صورت "شف" خط‌هایم کرد که سرمایه مالی سال‌های سال است که در مصر، سوریه، الجزیره، ایران وغیره وجود داشته است. این هم متن این می‌ماند که تازه وسیله‌ای برای بریدن کره اختراع کنیم! در صفحات بعدی به این مساله تفاوت بین سرمایه دولتی و خصوصی برخواهیم گشت. فعلاً از این تفاوت صرف‌نظر نداریم: مقدار واقعی سرمایه گذاری صنعتی کشورهای نفتی را بررسی می‌کنیم.

۲- صنعتی شدن: افسانه‌ها و واقعیات

مقصود ما از کشورهای نفتی کشورهایی هستند که درآمد نفتی قسمت عمده درآمد ملی شان را تشکیل می‌دهد. در هناطق عربی و ایران این کشورها عبارتند از عربستان سعودی، ایران، امارات خلیج (از جمله کویت)، عراق، لیبی و الجزیره. در تمام کشورهای نفتی درآمد نفت درآمد بودجه‌ای و یا بعبارت دیگر درآمد دولتی است. آن بخش از این درآمد که مازاد بر پرداخت‌های بودجه‌ای (و پشت‌وانه ارزی کشور) باشد در خارج سپرده می‌شود.

از آن جا که پرداخت‌های بودجه‌ای مطابق ساختمان اجتماعی— سیاسی کشورهای مختلف به طرز فاحش تغییر می‌کند، بدلیل ماهیت بودجه‌ای درآمد نفت مشکل می‌توان جدول کامل و رضایت‌بخش از جزئیات مصرف آن طرح کرد. جدولی که رفیق مندل در اول مقاله اش هدرج ساخته نیز بدلیل همین اشکالات درآمدهای نفتی را از نقطه نظر مصرف‌نها ای طرح کرده و شیوه توزیع اجتماعی این درآمدها را (حقوق‌ها، کمک به بخش خصوصی وغیره) درشن نساخته است. این طرز تنظیم مصارف بودجه ای باعث می‌شود که فرق بین بخش دولتی و خصوصی نادیده گرفته شود. در ضمن این روش یکی از مصارف را که به هیچ وجه قابل صرف‌نظر کردن نیست کاملاً از نظر دور می‌دارد— یعنی کمک به کشورهای عقب‌مانده (مثل‌آنکه کشورهای عربی نفتی به دیگر

(St. Martin Property Group)

نیز از همین قبیل است. نمونه های فراوانی از این نوع فعالیت های سرمایه های کشورهای نفتی (بخصوص عربی) می توان ذکر کرد و اصولاً پدیده جدیدی نیست، مدت هاست که این گونه سرمایه گذاریها طفیلی در اموال غیر منقول ("از نوع پاشاهای قدیم مصر") وجود داشته اند.

از فعالیت های خارجی این سرمایه داران تازه به دوران رسیده دیگرچه می ماند؟ ۰۰۰ شرکت کویتی فوق الذکر "کنترل دو کمپانی کشتیرانی را یکی بین قبرس و بریتانیا. و دیگری بین انگلیس و ایرلند در دست گرفته است." (کندوکاو شماره ۱ عن ۵) (در واقع کویت صرفاً سهام انگلیس را در این دو کمپانی خریداری کرده است) هم چنین. صاحب یک شرکت چرم سازی در اگاندا و یک شرکت حمل و نقل در سودان گشته است و در تدارک مالی ایجاد یک کارخانه سیمان سازی در مصر شرکت می کند. آیا این است آن صنایع احصاری که قرار است در قلب سرمایه کرایه ای عرب موفق به ایجاد سرمایه مالی شوند؟ من فکر نمی کنم!

حال بیندازیم به جسارت های مشترک این سرمایه نو ظهور با سرمایه های خارجی. رفیق مندل می نویسد: "بانک ها و شرکت های سرمایه گذاری معتبر (که عموماً در آن ها سرمایه مالی عرب یا ایرانی سرمایه مالی امپریالیستی تاسیس شده اند که تضمین مالی پروژه های صنعتی و سایر پروژه ها را بعده بگیرند." (همانجا) (در ضمن اشاره کنیم که امروزه فقط یک "نوع" سرمایه مالی وجود دارد و آن هم ماهیتی امپریالیستی است. عبارت "سرمایه مالی امپریالیستی" می تواند شبهه ایجاد کند. گوئی شق دیگری نیز از سرمایه مالی وجود دارد! مثل "سرمایه داری غیر استثماری" مأتوسنه توفگ!)

نظری به مشارکت با امپریالیزم این "سرمایه مالی عرب و ایرانی" که "عموماً ۰۰۰ سرمایه غالب است" بیندازیم: مثلاً اتحادیه بانک های عرب و فرانسه (Union de Banque Arabes et Francaises) نمونه خوبی از این قبیل مشارکت هاست. ۴۰٪ سرمایه بانک از کردیت لیونه (Crédit Lyonnais) و ۶۰٪ بقیه از "سرمایه مالی عرب" است. ظاهراً سرمایه عربی دارای اکثریت است، ولی در واقع این ۶۰٪

با بررسی فعالیت های خارجی این سرمایه -

داران تازه به دوران رسیده آغاز می کنیم. گل سر سبد آن ها ایران است. رفیق مندل می نویسد: "خرید ۲۵٪ از سهام تراست کروپ آلمان غربی توسط شاه ایران عموماً بعنوان علامت ظهور بخش تازه و مستقل در سلطنتی مالی بین المللی تلقی شد." (کندوکاو شماره ۱ ص ۴) اهمیت این مساله در این است که گویا "بورژوازی ایران از این پس در هیات مدیره تراست کروپ نماینده خواهد داشت." اگر چنین می بود این بحث صحت می داشت ولی مساله این جاست که شاه ایران برخلاف آن چه خبر گزاران بورژوا اشاعه کرده اند ۲۵٪ از سهام میکی از شرکت های ذوب آهن وابسته به کروپ را تصاحب کرده است و نه ۲۵٪ سهام کل تراست کروپ. این یک تفاوت کوچک نیست. بلکه از نقطه نظر کنترل یک تفاوت عظیم است! زیرا کنترلی که از این طریق بورژوازی ایران در تراست کروپ خواهد داشت بقدری ناجیز است که نمی تواند شاهد خویی برای اثبات ظهور یک بخش مستقل سرمایه داری بین المللی باشد.

یک دیگر از فروش های "پرسروصد" که اخیراً صورت گرفت، فروش ۱۵٪ از سهام دیملر بنز متعلق به گروه صنعتی کوانت (Quant) (صد درصد متعلق به آلمان غربی!) به دولت کویت است. ولی دولت آلمان غربی مشخصاً تذکر داده است که این عملیات شامل ورود نمایندگان دولت کویت در هیات مدیران دیملر- بنز خواهد شد. سهام کویت تو سط بانک در زدن (Dresden Bank) اداره خواهد شد. بعبارت دیگر اگر ظواهر امر را کنار بگذاریم سرمایه گذاری فوق یک سرمایه گذاری کلاسیک در ارزش های نقدی است و در تحلیل نهائی فرقی با فعالیت های سرمایه کرایه ای ندارد.

شرکت سرمایه گذاری کویت (Kuwait Investment Company) جزیره کیاوا (Kiawah) (در ایالات متحده و سهم عمدہ ای از شرکت ساختمانی آتلانتا سنتر را (Atlanta Centre Ltd.) خریداری کرده است. واضح است که این نوع فعالیت ها کوچک ترین شباهتی به عملیات سرمایه مالی ندارد و دقیقاً از بهترین مشخصات سرمایه کرایه ای و طفیل است. پیشنهاد ۶۶۰ میلیون دلاری دولت کویت برای خرید املاک گروه سنت مارتن در لندن

بهداشت دفاع (۰۰۰۲۵) و ۴۰٪ برای بود جهه موسسات انتفاعی و بازرگانی وابسته به دولت و بطور کلی برای "ذخیره" در خزانه داری کل (که باز پرداخت اصل وام های داخلی و خارجی را نیز شامل می شود) منظور شده است و صرفاً ۱۸/۲۵ باقی مانده صرف مخارج باصطلاح "عمرانی" خواهد شد. از این رقم باید ۴٪ که خرج خریداری زمین می شود کسر گنیم. می ماند ۷۵/۱۴٪، یعنی در حدود ۴۰ میلیون دلار که تازه بخش عده این مبلغ نیز صرف عملیات ساختمانی و راه سازی خواهد شد.

حال به مشارکت های صنعتی در داخل این کشورها بپردازیم. رفیق مندل می نویسد: "در خود کشورهای عربی سرمایه مالی عرب با مشا رک انحصارات عظیم امپریالیستی (ودراغلوبوارد با کنترل مالی و سیاسی در دست اعراب) دریک سری پرورزه های بزرگ صنعتی بکار آنداخته شده است." (کندوکاو شماره ۱ ص ۵) مطالعه دقیق تری نشان خواهد داد که اکثریت این پرورزه های "پرسروصدا" هنوز تحت مطالعه هستند و به دلایل واضح غالباً به مرحله ثمن نمی رسند. مثلاً بخش عده این پرورزه ها مربوط به صنایع پتروشیمی است ولی: "تخمین زده می شود که حتی اگر نیمی از پالایشگاه هایی که برنامه ریزی شده ایجاد گردند بازارهای جهانی مواد شیمیائی با بحران شدید تولید اضافی روپوش خواهد شد." * مثلاً کشورهای نفتی تا زکرها عظیم نفت کش متعددی سفارش داده اند. ولی: "به نظر می رسد که اقداماتی که هم اکنون توسعه کشورهای نفتی برای ایجاد یک ناوگان تانکر انجام شده در زمانی صورت گرفته اند که به دلیل تقلیل تقاضا در مقایسه با آن چه که پیش بینی شده بود و هم چنین به علت امکان باز شدن مجدد کانال سuez، یک مازاد عظیم جهانی تانکرها نفت کش پیش بینی می شود." + در مورد پرورزه های تولید فولاد نیز مین مساله موجود است. پرورزه های مذکور در شرایطی صورت می گیرند که در سطح جهانی از اوائل سال های دهه ۱۹۶۰ اضافه تولید روز-

توضیح ۲۴ بادک عربی ۱۵ کشور مختلف اداره می شود. عرب بودن این ۱۵ کشور نمی تواند دلیل و دست سرما - یه های آن ها به شکل " سرمایه مالی عرب" (که غالب است) قلمداد شود.

تا اینجا که پرونده ابن " سرمایه مالی " خیلی نارک است. بپردازیم به سرمایه گذاری صنعتی در دنیا! کشورهای نفتی رفیق مندل برای نشان دادن وعده " برنامه های سرمایه گذاری ۰۰۰ کشورهای تولید کننده نفت" به مه نمونه اشاره می کند: (کندوکاو شماره ۱ ص ۴)

(۱) - " برنامه چهار ساله الجزایر برای سال های ۷۷-۱۹۶۴ شامل ۲۲ هزار میلیون دلار سرمایه گذاری است." برای یک کشور عقب مانده با جمیعتی بیش از ۱۵ میلیون نفر این مبلغ پندان هم استثنائی و عظیم نیست. بخصوصاً در نظر گرفتن این واقعیت که الجزیره کشوری است مفرض و بنا به پیش بینی خود دولت در آتیه نیز مفرض باقی خواهد ماند!

(۲) - " بودجه برنامه پنج ساله عربستان بالغ بر ۶ هزار میلیون دلار (بقيمت جاری) است." همان طور که تمام مشاهدین آشنا با این مسائل می - دانند در برنامه پنج ساله عربستان سعودی در راچع این یک اضافه بودجه است که سرمایه گذاری خواهد شد. مخارجی که در این رابطه پیش بینی شده غالباً بالاتر از واقعیت تخمین زده شده اند و با وجود این هزار سالیانه هنوز خیلی بیشتر است از آنچه که متسابقه می شد. از طرف دیگر بخش عده بودجه این برنامه صرف پرورزه های از قبیل شیرین کردن آب، راهسازی و ساختمن خواهد شد (در سال ۱۹۷۲ حتی قبل از بالا رفتن درآمد های نفتی صنایع غیر نفتی کمتر از ۲٪ تولید ناخالص صنعتی عربستان را تشکیل می دادند. امروزه بحلت افزایش سهم نفت در تولید ملی این رقم از ۲٪ نیز کمتر است).

(۳) - " کویت تنها در سال مالی ۷۵-۱۹۷۴ برنامه چهار هزار میلیون دلار سرمایه گذاری دارد." در این مورد رفیق مندل اشتباه کرده است. ۴ میلیارد دلار رقیع نیست که برای " سرمایه گذاری" در نظر گرفته شده بلکه مبلغی است که دولت به کل پرداخت های بودجه ای اختصاص داده است. جالب است که به طرز تقسیم این بودجه نگاهی بیندازیم: ۱۴٪ آن برای هزینه های عادی (فرهنگ

های داشتند تا نفوذ دولت به عنوان سرمایه دار و یا سهام دار اصلی قرار دارند. اگر در برخی از این موسسات سهم دولت کوچک بمنظور می‌رسد (مثلاً کمتر از ۵۰٪) دلیل آن قدرت بخش خصوصی نیست بلکه از حاتم بخشی دولت سروچشم می‌گیرد. دلیل این امر کوشش‌های عدمی دولت برای تشویق بخش خصوصی ضعیف و پیشبرد منافع آن است. دولت در تمام کشورهای نفتی از طرق مستقیم و یا غیر مستقیم کمک به ایجاد و تقویت بخشی از بورژوازی بومی می‌کند و برای شناختن رابطه متقابل بخش خصوصی و دولتی لازم است ماهیت متفاوت دولت‌های مختلف را در این کشورها بررسی کنیم:

در الجزایر و عراق یک بورکراس ناسیونالیست به عنوان نظیرینه یک بورژوازی رشد نیافرته و ناقص بومی به شکل یک دیکتاتوری بنا پارتی حکومت می‌کند. هدف اساسی اقتصادی دولت در این دو کشور توسعه بازار ملی و ادغام کشوری در آن است. درآمد نفت این کشورها صرف انبساط اقتصادی می‌شود و بقدرت شکل سرمایه کرایه‌ای به خود می‌گیرد. دائماً عناصری از قشر بورکراتبک حاکم از طرق قانونی یا غیرقانونی خود را بورژوا می‌کنند. لیبی یکی از شکل‌های ویژه این نوع دولت است. کشوری شرتومند با تراکم نازل جمعیت در لیبی بورکراس دولتو، در اقتصاد ملی غیرنفتی و سایر خطران تولید اجتماعی چندان ریشه نیدان کرده است. بنابراین در مقایسه با بورکراس عراق والجزایر بسیار مستقل تراست (مستقل از بورژوازی) و نتیجتاً پایه های خرد بورژوازی اش نقش تعیین کننده تری دارد.

در ایران و عربستان سعودی و امارات خلیج قشر حاکم نشاء شبیه فئودالی داشته و درآمدش از یک درآمد ملکی و کشاورزی تبدیل به یک درآمد نفتی و نزول خواری شده است. این شکل آخر درآمد فعلی اش محصول سرمایه کرایه‌ای این قشر است (یعنی بخشی از درآمد نفت که صرف انبساط اقتصادی و یا انباست نشده است). وقتی که این قشر به سرمایه گذاری صفتی (هر چند محدود) در داخل و یا در خارج می‌پردازد به علت ترسی است که با مشاهده از دست رفتن هبیع درآمدش و یا ملاحظه تقلیل ارزش واقعی سرمایه کرایه‌ای اش (اتمام ذخائر نفت، استفاده از مابین جدید انرژی تورم جهانی ۰۰۰)

افزونی در صنایع فولاد وجود داشته است. (عملیات "سلطان نو" ظهور فولاد - شاه ایران - در ابتداء سهام شرکت فولاد سازی کروپ نیز به همین دلیل هرچه بیشتر تماسخرآمیز است).

حتی اگر تمام این اشکالات را نیز کنار بگذاریم وارقام موجود سرمایه گذاری در تأمین این "پروژه" - های بزرگ صفتی را در سال ۱۹۷۴ برای کل خاورمیانه جمع‌بزنیم مبلغی کمتر از ۴ میلیارد دلار بودست می‌آوریم. فرض کنیم ۵ و یا حتی ۶ میلیارد دلار! حال این رقم را مقایسه کنید با رقم نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار "مارزاد" درآمد نفتی کشورهای مذکور (درآمد نفتی همای واردات غیر نظامی). مقایسه کنید با رقم ۱۲ میلیارد دلار اسناد خزانه ایالات متحده که فقط توسط عربستان سعودی خریداری شده است. با رقم پیش از ۱۰ میلیارد دلار که کشورهای نفتی به عنوان کمک به کشورهای عقب مانده داده‌اند (پولی که به مصر و سوریه برای مصارف "جنگی" اعطای شده جزو این رقم بحساب نیامده است)، با رقم نزدیک به ۵ میلیارد دلار وام که ایران به کشورهای امپریالیستی اعطاء کرده است با ده ها میلیارد دلاری که این کشورها به "دفاع" اختصاص داده‌اند وغیره ۰۰۰. اگر صفتی شدن اینست که شکل تقاضا دارد! آیا در شیخ نشین های نیمه خالی و در کشورهای مثل عربستان سعودی و ایران که رژیم های موجود تمام سعی خود را در حفظ ساختمان پسیده اجتماعی و سیاسی قدیمی می‌کنند می‌تواند شکل دیگری نیز داشته باشد؟

۳- دولت و سرمایه خصوصی

در کلیه کشورهای نفتی و درست بحاثت ماهیت درآمدهای نفتی، دولت موثرترین عامل در اقتصاد جامعه است. بخش خصوصی ملی در اطلب این کشورها با بخش دولتی قابل مقایسه نیست (و هر جا نیز که بخش خصوصی حائز اهمیت باشد ممکن است "ملی" نداشته مستقیماً تحت تسلط موسسات امپریالیستی است). سروری دولت در این کشورها پساز مقایسه درآمدهای نفتی (که تحت کنترل دولتند) با کل تولید ملی واضح می‌شود. اغلب شرکت‌ها و بارک

نفتی در سال ۱۹۲۴ به نسبت سال ۱۹۲۳ بیش از ۸۰٪ افزایش یافت. رقم عظیمی است! و این به خرج کارگران کلیه کشورهایی که در بازار سرمایه - داری جهانی اند تطم شده است. البته این سود - های سرشار در دست دلتالجزایر خیلی مفیدتر واقع خواهد شد تا در دست شرکت اکسون Exxon، ولی اینجا مساله عندرخواهی برای ارزیاد قیمت نفت مطرح نیست. (قیطرین کشورها هستند که بیش از همه از این ارزیاد قیمت لطفه می بینند) درست است که باید هرگونه سعی امپریالیزم را برای تحت فرمان داردن کشورهای تولید کننده مواد خام محکوم کرد، ولی در ضمن باید بیش از همه چیز کل دستگاه سرمایه داری جهانی را که بر اساس غارت کشورهای عقب مانده بنا شده است و تورم و سود های انحصاری عوارض طبیعی آن هستند، محکوم کرد.

این موضوع ما را به بررسی هنایات کشورهای تعلق با امپریالیزم می رساند.

”استقلال“ یا شکل جدیدی از واستگی؟

۱- ملی کردن و واستگی

رفیق مندل بد رستی از نظریات کسانی که حکومتها و سرمایه داران عرب و ایرانی را چیزی بیش از ”خادمین شرکت های نفتی“ نمی دانند انتقاد می - کند! این غیر قابل بحث است که دولت نفتی از آن حدی که صرفاً نقش ”خادمین تراست های نفتی“ را داشته باشد (البته بگذیرم که تا چندی پیش نقش آنها دقیقاً همین بود) گذشته اند. ولی آیا این تغییر مساوی است با ”مستقل سدن“ این کشورها از امپریالیزم؟ حدود این ”استقلال“ چیست؟ محدودیت های سیاسی اجتماعی و نظامی این کشورها و واستگی آنها به کمک و پشتیبانی امپریالیزم در این ”استقلال اقتصادی“ (اگر حتی چنین استقلالی وجود داشته باشد!) تا چه اندازه تاثیر خواهد گذاشت؟ برای ارزیابی صحیح هنایات کشورهای تولید کننده و امپریالیزم بی فایده نخواهد بود اگر سیر تکامل مساله نفت را مختصراً مطالعه کیم.

گربان گیرشده است. این اشاره از کوپک ترین تغییر واقعی در ساخته اجتماعی کشورشان پرهیز می کنند. در این کشورها دستگاه دولتی یک قشر بورکراتیک در حال بورژوا شدن را در اختیار خود دارد. ولی تفاوت بین این قشر بورکرات و قشر حاکمه (محدود و موروث) اساسی است: ولی صاحب منصب و جیره بگیر و دومنی ”مالک“ و کرایه بگیر! است. این دولت ها می کوشند که بورژوازی ایجاد کنند که وابسته به خدمات تقریباً مجانی آن ها باشد تا بدین وسیله پایه اجتماعی خود را مستحوکتر سازند. این کوشش کلاه آشکار و بدون پرده است. در عربستان سعودی بخش خصوصی از اقامه های بدون بهره برخوردار است. در کویت دلت زمین های خود را به قیمت ارزان می فروشد و سپس به قیمت گران باز خرید می کند!

بطور کلی در آمد های نفت محبت کرایه ای (انحصاری) دارند. فقط بخشنده کوچکی ارزش اضافی و مابقی از کرایه مطلق و تفاضلی تشکیل شده است.

در دولت های نوع اول این کرایه شکل صندوق عمومی پیدا می کند و به یک دولت بورژوا تعاقب می - گیرد. در دولت های نوع دوم متعلق به یک کاست است. ولی در هر حال آنچه که رهبران این کشورها با افزایش قیمت نفت بدست آورده اند صرفاً ”سهم عده ای از ارزش اضافی مستخرج از تولید کنندگان کشورهای استحصار زده [خود آنها]“ (کند و کاو شماره ۱ ص ۷۲) نیست (مقاله رفیق مندل در این مورد قدیمی مبهم است) بلکه سهم بیشتری از ارزش اضافی مستخرج از تولید کنندگان استشاره زده جهان است. در مفهوم تاریخی آن، جبرانی است برای سود های کلانی که کل امپریالیزم (وته فقط کارتل های نفتی) به خرج کشورهای استحصار زده به جیب زده است. البته با افزایش قیمت نفت سود های انحصاری کارتل های نفتی خیلی بیشتر از سهم قشرهای حاکمه کشورهای نفتی افزایش یافته است: سود شرکت های

*rentier

†(absolute and differential rent) برای تحریف دقیق این دو مفهوم به جلد سو، ”سرمهایه“ بخش هفتم رجوع کنید. (کند و کاو)

قادر به تکار عملیاتی که مصدق را بیست سال قبل شکست داد نبود — آنها را نشویق به ملی کردن کرد . هافع فرانسه (ضعیفترین قدرت امپریالیستی در مناطق نفتی) اولین ضریب ها را تحمل کرد و بعد از آن به ترتیب هافع انگلستان و امریکا آسیب دیدند . امروزه تقریباً همه جا گرایش به سمت ملی کردن است (فعلاً عکس العمل کپانی ها را کنار می گذاریم) . اگر این ملی کردن صرفاً یک جانبی (بدون مشاورت با کارتل های نفتی) بود نمی توانست متوجه با افزایش قیمت ها باشد — که بد رون آن، عناوی که با ملی کردن بدست می آمد نا پیز می بود . هیچ یک از کشورهای تولید کننده نمی توانست بخود اجازه افزایش بکجا به قبتم ها را بدهد زیرا هیچ یک به تنها دارای انحصار عرضه نیست . بنابراین چهار کشور مذکور احتیاج به وسیله دیگری داشتند که توسط آن بتوانند کشورهای دیگر تولید کننده را نیز تحریک به افزایش قیمت ها کنند . برخلاف آنچه شایعه شده، این اهرم اساساً یک جیز سیاسی نبود . اختلافات اعراب و اسرائیل بیشتر جنبه یک بهانه (فرضت شاپ) برای استفاده از این وسیله را داشت تا اینکه خود وسیله . بعلاوه قیمت ها حتی قبل از تحریم نفت اعراب شروع به افزایش کرده بودند . اهرم واقعی، اقتصادی بود . تقلیل سرمایه کرایه ای و درآمد کشورهایی که قبل از هزار دهه ای عظیمی برخورد ایجاد شد به علت کاهش ارزش لیره استرلینگ و دلار امریکائی (یعنی ارزهایی که قسمت عمده سرمایه عظیم پولی این کشورها به آن صورت بود) محرك خوبی در اختیار چهار کشور مذکور برای بسیج کیه کشورهای تولید کننده گذاشت . به این باید هر ایجاد شدیدی را که بعضی از کشورهای تولید کننده بیوشه کویت از نسبت به اطمینان ذخایر نفتی پیدا کرده بودند اضافه کرد (این مسئله در ضمن آنها را مصمم به کاهش تولید کرده است) . بنابراین، افزایش قیمت نفت اساساً جنبه یک عکس العمل جبرانی داشت تا یک "تجدد توزيع درآمد" . لیکن دینامیک آن از حدود جبران ضررها ناشی از کاهش ارزش پول فراتر رفت و موجب افزایش (سیاست و مطلق) سهم کشورهای تولید کننده از سود نفت شد . از نقطه نظر کپانی های نفتی اوضاع در ابتدا همان قدر وخیم بود . سود ناخالص هفت کپانی بزرگ نفتی (که پنج تای آنها امریکائی و دو تای دیگر نیز

از زمان جنگ کره تا اواخر سال های دهه ۱۹۶۰ شاهد وخیم ترشدن مذاوم شرایط مبادله بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای عقب مانده و مشکلات بازرگانی محصولات اولیه در سراسر جهان بودیم: قیمت مواد خام، یعنی صادرات اصلی کشورهای عقب مانده تثبیت شده بود در حالی که قیمت صنعتیات ساخت کشورهای امپریالیستی افزایش می یافت . با این که در این دوره کشورهای نفتی نسبتاً کمتر از دیگران صدمه دیدند (زیرا حجم صادرات دائم افزایش می یافت) ولی در اثر تشدید رقابت داخلی امپریالیزم و اقداماتی که برخی از کشورهای امپریالیستی برای کاهش ارزش پولشان کردند و بحران عمومی سیاست پولی و تورم لجام گسیخته ای که این اقدامات بدنبال داشتند شرایط فوق الذکر برای کشورهای نفتی نیز وخیم گشت .

برای برخی از کشورهای نفتی: آنها وضع موازن نه پرداخت هایشان از همه خراب تر بود این اوضاع به حد خطربنا کی رسیده بود . این کشورها که احتیاجات مالی شان از همه بیشتر بود دقیقاً همان های بودند که تمایل به "ملی کردن" نفت شان دادند . الجزایر در سال ۱۹۷۰ شروع کرد و بدنبال آن لیبی و سپس عراق و ایران تقلید کردند . در این رابطه آمار زیر گویا خواهد بود . این آمار مربوط به ارقام "مازاد" سوانه (مازاد صادرات برابر واردات و مخارج دیگر) کشورهای نفتی است . در سال ۱۹۷۳ (بعنی حقیقت از ملی کردن) این رقم برای الجزایر همای ۱۲۴ دلار برای ایران همای ۲۰ دلار برای عراق ۵ دلار و برای لیبی^{*} ۱۱ دلار بود . در صورتیکه برای عربستان سعودی +۳۲۵ برای کویت ۸۶۱ و برای ابوظیبی^{+۸۰۲۸} بود ! + و خیمتر شدن شرایط مبادله کشورهای فوق الذکر را وادار و تعییف جبهه امپریالیستی (بحلت رقابت) — که دیگر

* رقم ۱۱ دلار مازاد سوانه برای لیبی کم جمعیت شاید باعث تعجب شود . دلیل آن سیاست ناسیو-نالیستی قدماً، واردات نظمی و بذل وبخشش های زیاد است .

+ کلیه ارقام از: "Middle East Investment, Attitudes & Strategies"

ولی اگر این دو گروه در مورد افزایش قیمت

ها نافعشان یکی بود در رابطه با کاهش قیمت
این طور نیست. پائین آوردن قیمت‌ها برای کل سیاست‌امپریالیستی امری واجب شده زیرا افزایش قیمت‌ها از محاسبات امپریالیزم امریکا خیلی بیشتر بوده است و به طرز خطونکی تعادل بازار جهانی سرمایه داری را تهدید می‌کند. باید قیمت‌ها و بنابراین هنافع کاهش یابند. ولی به خرج کی؟ سعی دولت امریکا اینست که از طرق مختلف کشورهای تولید کننده را قادر به کاهش قیمت‌های نفت کند. امپریالیزم در این کوشش از همکاری فدادرانه عربستان سعودی و امارات خلیج که از لحاظ اقتصادی و سیاسی به امریکا و انگلستان شدیداً وابستگی دارد و در ضمن از "مارازاد" عظیمی برخودارند بهره‌مند است. کوتاه‌قرار گرفتن در صفحه‌های انتشار قدری امتناع ورزد زیرا ذخایر نفتی اوایل همه سریع تر رو به اتمام است. کوتاه‌ته تنها تولید شرک‌ها کاهش داده بلکه از درآمدش یک "ضندوق پسنداز مخصوص" ایجاد کرده است که بعد از اتمام هنافع نفت استفاده شود. کشورهای تولید کننده دیگر نیز که احتیاجات مالی شان رو به تزايد است از پائین آوردن قیمت‌ها خودداری می‌کنند. این‌ها "خیلی بجا" جواب می‌دهند: سود کمپانی‌ها را کم کنید! "سمپاتی" متفاصل این کشورها با امپریالیزم غیرانگلوساکسون که خیلی کم تراز امپریالیزم "کمپانی‌های نفتی بزرگ"! از سود نفت نیفع است از این مساله ریشه می‌گیرد. روابط ممتاز ایران با آلمان فدرال و عراق با فرانسه نمونه های از این "سمپاتی" روزافزونند.

"کمپانی‌های بزرگ" غافل‌گیر شده بودند: تصمیمات نفتی تا اندازه‌ای از دستشان خارج شده بود. ولی نه کاملاً: آنها هنوز نفوذ زیادی روی بسیاری از کشورهای تولید کننده اعمال می‌کنند. چگونه می‌توان این اعمال نفوذ را با ملی کردن آرامکو توسط عربستان سعودی — خادم فدادران امپریالیزم امریکا — آشنا داد؟ دو جواب وجود دارد: از یک طرف، اگر کمپانی‌های نفتی امیکانی مقداری از نفوذ خود را از دستداده باشند دولت امریکا هنوز این نفوذ را از دستندا دارد. کمپانی‌ها هنوز می‌توانند به "قدرت اغوا" دولت امریکا تکه کنند.

در امریکا ریشه داشتند و هنافعشان به پنج تا اولی متصل بود (در عرض ده سال از ۱۹۴۳ به ۱۲٪ تقاضی یافته بود). ظرفیت این تراست‌ها برای تأمین احتیاجات مالی خود بطری اسفاکی کم شده بود در حالی که احتیاجات آن‌ها به علت سومین انقلاب منتعی افزایش می‌یافت. برای نمونه مثال ذکر کنیم: (Royal Dutch Shell) (General Atomic Co.) در کمپانی جنرال اتمیک (General Atomic Co.) از یک طرف، تا ۳۱ مارس ۱۹۷۴ برای این شرکت ضرری معادل ۴۴ میلیون لیره استرلینگ ببار آورده و از طرف دیگر، مخارج سرمایه‌گذاری آن در عرض شش ماه از ۲۷۴ میلیون لیره (۶ ماه ژانویه تا ژوئن ۱۹۷۴) به ۴۲۶ میلیون لیره برای شش ماه بعد افزایش یافت.

گذشته از این، مساله دیگری که کمپانی‌های نفتی با آن رویرو بودند سودمند ساختن استراج نفت در ایالات متحده و هم‌چنین سرمایه‌گذاری‌های مربوط به خط‌لوله آلاسکا بود (بریتیش پترولیوم British Petroleum نیز به میزان ۱۶٪ در این پروژه سهمیم بود). بحران نفت بر طرف کردن اشکالات اقتصادی واکلوزیکی را که بر سر راه این پروژه‌ها وجود داشت امکان پذیر کرد.

از نقطه نظر کمپانی‌های نفتی تنها وسیله موجود برای افزایش سود بالا بردن قیمت‌ها بود. ولی بعلل واضح سیاسی داخلی نمی‌توانستند در این کار ابتکار عمل را بدست گیرند. لازم بود که افزایش قیمت‌ها توسط دیگران یعنی کشورهای تولید کننده انجام گیرد. از طرف دیگر، از دیاد قیمت نفت به قدر رقابت صنایع ایالات متحده در مقابل صنایع اروپای غربی (بخصوص آلمان فدرال) و زان که به شدت وابسته به نفت خاور میانه بودند می‌افزود. کمپانی‌های نفتی کشورهای نفت خیز خاور میانه را به افزایش قیمت‌ها تحریک کردند. ولی این افزایش بعد از جنگ اکبر ۱۹۴۵ بدنبال تحریم نفت اعراب بطور سراسر آوری شد یافت.

هنافع کشورهای تولید کننده و تراست‌ها در مورد بالا بردن قیمت‌یکی بود. افزایش مطلق و نسبی سهم کشورهای تولید کننده بهائی بود که برای از دیاد سود کمپانی‌های نفتی می‌باشد. پرداخت می‌شد. ولی این افزایش بعد از جنگ زیرا این بهای از جیب مصرف کنندگان پرداخت می

۲- سرمایه کرایه‌ای و وابستگی

سونوشت سرمایه‌های کرایه‌ای که در خارج توسط کشورهای نفتی سرمایه‌گذاری می‌شود به طرز بسیار واضح و تحقیرآمیزی وابستگی روزافزون !ین کشورها را به امپریالیزم نشان می‌دهد .

یکی از مهمترین علائم بحران فعلی سرمایه - داری جهانی کسری موازنۀ پرداخت‌هادر کشورهای عده‌امپریالیستی (غیر از آلمان غربی) بوده است . در مقاله جالبی درباره موازنۀ پرداخت‌های امریکا کریستین گو (Christian Goux) (تغییراتی را که در اهمیت نسبی منابع خارجی انباست سرمایه امریکائی بعد از سال ۱۹۶۵ ایجاد شده است تاکید می‌کند . اونوش جدیدی را که حرکت سرمایه‌های خارجی به سمت ایالات متحده ایفاء می‌کنند، نشان داده است . " ممکن است عجیب به نظر آید که ورود سرمایه خارجی به ایالات متحده به توسعه امپریالیزم امریکا در خارج کمک می‌کند . ولی در سطح موازنۀ (ارزی) دقیقاً این طور است . جریان داشتن پول‌های تازه‌ای که وارد می‌شوند به گروه‌های امریکائی این امکان را می‌دهد که بدون از بین بردن تعادل موازنۀ پرداخت‌ها در خارج سرمایه‌گذاری کنند می‌توان گفت که این جریان سرمایه خارجی به ایالات متحده که به عنوان یک منبع فرعی به سرمایه امریکائی اجازه انباست شدن در خارج را می‌دهد، موازنۀ پرداخت‌های محدود و خراب‌حراری را به حالت تعادل بر می‌گرداند [برای امپریالیزم امریکا] لازم است که هر چه بیشتر سرمایه‌های که از لحظه سیاسی و اقتصادی بی طرفند [به امریکا] جلب شوند . مثلاً از طریق خرید سهام بدون دردست گرفتن کنترل شرکت‌های امریکائی . * (تاکید از ماست)

چقدر خوب بیان شده است - این تحلیل در مورد تمام کشورهای امپریالیستی دچار کسری بودجه صادق است - و این راز حرکت سرمایه کرایه‌ای

از طرف دیگر . کمپانی‌ها در کردند که گرایش ملی کردن قطعی است و پساز اقدامات بد ون توفیق شان در تهدید لبیم . دیگر در مخالفت با ملی کردن سعادت نمی‌کنند . کمپانی‌ها خود را با این اوضاع تطبیق داده‌اند و سعی دارند که در این ملی کردن‌ها بهترین شرایط ممکن را برای حفظ منافع خود بدست آورند . موافق‌نامه‌ای که در ملی کردن آرامکو امضاء شد کمک‌های عظیم ملی عربستان سعودی به آرامکو و قیمت‌های مساعد (" قیمت مخصوص ") برای نفت ملی خریداری شده توسط آرامکو پیش‌بینی کرده است . کمپانی‌ها بخرازی از سود‌های سرشارشان را از تولید مواد شیمیائی کسب خواهند کرد (در شش ماه اول ۱۹۷۴ برای اکسون ۲۵٪) . در ضمن، آنها با سود‌های جدید بسرعت هرچه بیشتر نه تنها منابع انرژی بلکه نوع فعالیت هایشان را نیز گسترش می‌دهند (از ۱۸ الی ۱۳٪ مخارجشان اخیراً در سرمایه‌گذاری‌های غیر نفتی بوده است) .

بطور خلاصه، به نظر می‌رسد که در جای شرایط استعماری که سلباً در مورد تولید نفت برقرار بود امروزه هنر سبات استعماری نو جایگزین شده است . امروزه امپریالیزم و طبقات حاکمه و رهبران کشورهای عقب‌افتاده همگی سهم بزرگتری از غنائم استثمار بدست می‌آورند . ولی استثمار امپریالیستی اساساً باقی می‌ماند، فقط شکل آن عرض شده است . وابستگی شکل جدیدی به خود می‌گیرد .

یعنی : وزیر نفت و معادن عربستان سعودی، این شکل جدید استعمار را خوب تشریح کرده است . او در سپتامبر گذشته در لندن چنین اظهار داشته " امروزه این دولت‌ها [کشورهای تولید کننده] در تعیین قیمت، میزان تولید، توسعه تسهیلات نفتی در آینده و تا حدودی حتی تعیین مقصد صادرات نفت خود تقریباً اختیار نام دارند . . . نقشی که کمپانی‌ها بازی می‌کنند نقش خریدار، تصفیه کننده و تامین تکنولوژی است . " بعبارت دیگر، کشورهای نفتی حتی در رابطه با ماهیت خود به عنوان تولید - کننده نفت کمالان وابسته خواهند ماند . ولی این فقط یک جنبه از وابستگی آنها است . وابستگی آنها به تراست‌های نفتی فقط یک جنبه (فرعی) وابستگی آنها به سیستم امپریالیزم است .

* در شماره ۲ مجله فرانسوی

Critique de l'économie politique

کرده و با هدیه پر زرق و برق " مشارکت " جلو آمده است . فرانسه نیز در رقابت با انگلستان هدیه زیبای دیگری ، یعنی مشارکت های بانکی ، اعطاء می کند . این فعالیت های مشترک در واقع وسائل مختلف جلب سرمایه های نفتی هستند — با این فرق که در ظاهر حالت " آلت دست بودن " آن ها را می پوشانند . فعلاً این پدیده گل کرده است و هرچه بیشتر از آن استفاده می شود . مدیر شرکت مرگان گرن فل Morgan Grenfell & Co. Ltd. آن را با " واقع بینی " مفترض چنین توضیح می دهد : " (فرمول موسسات بانکی مختلط) یک بار دیگر سرمایه عرب را با تجربه بانکی غرب به هم می پیوندد . موجبات تسمیل در گردش آوردن باصطلاح دلارهای نفتی را فراهم می سازد و تا انداره زیادی به تزریق بسیار لازم سرمایه بانکی در بازارهای مالی بین المللی کمک می کند . *

از این رو که برخی از کشورهای امپریالیستی احتیاجات فوری تری دارند (ایتالیا انگلستان و فرانسه وغیره) و بعضی از آن ها مثل ایتالیا شانس بسیار کمی در این مسابقه برای جلب سرمایه های نفتی ندارند ، کلیه کشورهای امپریالیستی — که از همبستگی اقتصادی و سیاسی ای که آن ها را علی رغم منافع مختلف و رقابت شان به هم می پیوندد آگاهند — امروزه در حال بحث درباره نحوه ای از " درگردش آوردن " سرمایه های نفتی هستند که از طریق آن بتوانند به کلیه کشورهای امپریالیستی دچار کسری کمک کنند . در این رابطه دو پروردگار در مقابل هم قرار گرفته اند : پروردگار سازمان همکاری و عمران اقتصادی (OECD) که هدف‌پژوهی تضمین دسته جمعی سرمایه گذاری در کلیه کشورهای دچار کسری است و پروردگار کیسینجر-سايمون (که آلمان غریب با آن مخالف است) که در نظر دارد یک ذخیره سرمایه های نفتی ایجاد کند و از این طریق " دلارهای نفتی " بین کشورهای دچار کسری تقسیم شود . منظمه این مشاجره بین امپریالیست ها بر سر " مجدداً در گردش آوردن " سرمایه های نفتی ، یعنی شکل جدید تقسیم ثروت کشورهای عقب مانده بین امپریالیست ها واقعاً تهوع آور است . این است واقعیت این " سرمایه مالی اتونوم عرب و ایرانی " !

از سهام کارخانه های خود (غالباً کم سودترین آن ها چنان که در مورد تراست کروب و شرکت سازنده) جنگنده های فانتوم گرومن ایسوی ایشن (Grauman Aviation) و شرکت هواپیمایی پان امریکن اتفاق افتاد) ذخایری را که برای تامین مخارجشان احتیاج دارند آزاد می سازند . این عملیات به هیچ وجه خطری برای آن ها ندارد و کوچک ترین امکان اینکه تحت کنترل سرمایه های نفتی قرار گیرند موجود نیست . اینکه تراست کروب پیک کرسی در هیات مدیره یکی از شرکت هایش را به دولت ایران داده است (البته این هم یک مورد تک واستثنائی است) هیچ گونه تغییری در اوضاع خواهد داد . این کرسی (اسباب بازی) که به شاه ایران تقدیم شده) خیلی هم گران تظام شده است . در انترپریز مجله کارفرمایان فرانسه می خوانیم که یک شرکت سرمایه - گذاری " که دولت ایران و تراست کروب آلمان در آن ۵۰ هزاری سهمیمند در زوریخ تشکیل شد . فعالیت های این شرکت محدود به ایران خواهد بود بلکه شامل اجرای پروژه های صنعتی (که تراست کروب در آن نقش غالب را خواهد داشت) در سراسر جهان سوم است . * (تاکید از ماست)

خلاصه کنیم ، این همان پیشنهاد کلاسیک " سرمایه های خود را به مابسپارید و در دست ما محفوظ و سود بخش خواهد بود " می باشد که در واقع یعنی " سرمایه های خود را به خاطر منافع ما که همان منافع شماست به دست ما بسپارید . " بخلافه آلمان تنها کشوری نیست که چنین " پیشنهادی " کرده است . امروزه کلیه کشورهای امپریالیستی چنین پیشنهادهایی می دهند . صنعت نفت امریکا خود را برای جلب صد ها میلیون دلار آماده می کند (اخیراً قسمت کوچکی از سهام کمپانی نفتی اکسیدنتال Occidental Petroleum Co. عربستان سعودی خریداری شده است) . ما حتی شاهد بروز یک رقابت شدید بین امپریالیست ها برای جلب سرمایه های نفتی — شکل مدرنی از هجوم برای طلاق — هستیم . ایالات متحده و انگلستان بعلت اهمیت بازار مالی و شبکه بانکی وسیع شان تا حال در این مسابقه از همه پیشی گرفته اند . آلمان بالاجبار به قدرت صنایع خود تکیه

کرایه ای را که امروزه امپریالیزم برایش چنان اشتها پیدا کرده است تشکیل می دهد .
 ولی از آنجا که کشورهای امپریالیستی هر چه بیشتر به سرمایه های دراز مدت و غیر نقدی احتیاج دارند، دارندگان سرمایه های نفتی را تشویق می - کنند که بخش بیشتری از ذخائر خود را در اموال غیر منقول و حتی در صنایع امپریالیستی سرمایه گذاری کنند (بگذریم که با وجود این، فعالیت های فوق تا به امروز بیش از ۲٪ درآمد نفت را شامل نمی شود) .
 سرمایه گذاری اعراب در اموال غیر منقول (در املاک) اخیراً به اندازه قابل ملاحظه ای افزایش یافته است . انگلستان و ایالات متحده بیش از همه از این نوع سرمایه گذاری ها سود بردند . قبل از چندین مثال از این نوع سرمایه گذاری ها اشاره کردیم .
 می توان نموفه های دیگری نیز پیدا کرد : مثلاً، خرید بخش عمده ای از املاک کامرشیال یوپیون آشورن -س (Commercial Union Assurance) در لندن به بهای ۸۵ میلیون دلار توسط ابوظبی و مشارکت کویت بیمان یک ثلث دریک گروه ملکی امریکائی با سرمایه ۳۰۰ میلیون دلار (دو ثلث دیگر به شخص دیوید راکفلر و بخش ملکی چیس مانه -تن Chase Manhattan تعلق دارد) .

برای انگلستان سرمایه گذاری های عرب و ایرانی بموقع تراز این نمی توانست برسد . زیرا شاخص ارزش سهام نسبت به ماه مه سال ۱۹۷۲ به میزان ۵۰٪ تنزل یافته بود . نر مورد ایالات متحده نیز همین طور بود . دلار مستحکم شد و لیره استرلینگ تقویت یافت . ۰۰۰ گفته می شود که سرمایه های کرایه ای عرب و ایرانی از طریق این قبیل فعالیت ها خود را در مقابل تنزل ارز بیمه می کنند . باصطلاح این به نفع اعراب و ایران است که آن رزی را که ذخائرشان به آن صورت موجود است تقویت کنند ! آیا این بهترین دلیل در اثبات و استگی این سرمایه ها به امپریالیزم نیست؟

سرمایه گذاری در سهام صنایع امپریالیستی نیز از همین منطق پیروی می کند . به همان ترتیب پناهگاهی برای سرمایه های امپریالیستی وحشت زده از تورم می سازند (باضافه این که این نوع فعالیت ظاهر خوش آیندتر و فریب دهنده تری دارند) . این قبیل سرمایه گذاری ها به نفع اقتصاد امپریالیزم و بیشتر تراست های عظیمی است که با فروش مقداری

عرب و ایرانی به خارج است . آیا امپریالیزم می تواند سرمایه های بی طرف تراز سرمایه های کشورهای نفتی حتی به خطاب بینند؟ ! تنها جائی که سرمایه عرب "بی طرف" نیست در مورد اختلافات اعراب و اسرائیل است ولی این مبالغه نیز در اروپا که حل شده و در امریکا هم — البته نه بدون اشکال — در حال فیصله یافتن است .

نقشی که امپریالیزم به سرمایه های "اضافی"
 کشورهای نفتی محول کرده این است که اقتصاد امپریالیستی را پرورا سازند و مخارج ابساط امپریالیستی را تامین کنند . کشورهای نفتی نیز نقش خود را مطیعه بازی کرده اند .

چند کلام از ر. دویر (R. de Vries) معاون تراست مرگان (Morgan Trust Co.) بشنویم : " امسال تا کنون در اثر دخالت سیستم بانکی تقریباً تمام کشورهای وارد کننده نفت [البته منظورش فقط کشورهای "صنعتی شده" امپریالیستی است] کسری مالی خود را بدون اشکال زیادی تامین کرده اند . کشورهایی مانند ایالات متحده، انگلستان و فرانسه موفق شده اند که مقادیر قابل توجهی سرمایه مستقیماً از کشورهای اوپک وارد کنند و این واردات بخش عمده کسری آنها را جبران کرده است . در مورد ایالات متحده، در واقع جریان سرمایه های اوپک از کسری حساب های جاری نیز تجاوز کرده و به بانک های امریکائی اجازه داده است که هقدار زیادی دلار به راپن و دیگر کشورهای دچار کسری مالی صادر کنند . * پسندازهای ارزی در بانک های امپریالیستی که هر چه بیشتر به صورت دلار بوده و مستقیماً در ایالات متحده سپرده شده است علت مستحکم شدن مجدد دلار در سطح بین المللی است . خرید قبوض خزانه داری (بخصوص خزانه داری امریکا و انگلیس) و سایر اوراق بهادر از طریق کشورهای نفتی که از یک مازاد عظیم موازن نه پرداخت ها بهره مندند، باضطرام وام های میلیاردلاری که سخا و ممندانه به کشورهای امپریالیستی هدیه کرده اند قسمت عمده این جریان (خون ریزی اسم ها سبتری برای آن است) سرمایه *

* از کنفرانسی که توسط فاینشیال تایمز (Financial Times) در سپتامبر ۱۹۷۴ در لبنان برگزار شد .

حجم صادرات کالاهای امپریالیستی را افزایش دهد بلکه همچنین به امپریالیزم امکان می دهد که کمک‌های مستقیم خود را بگاهند و به این ترتیب وضع خیم موازنه پرداخت‌های خود را بهبود دهند. یعنی استثمار به توان دو!

درس‌های "فلسفی" این پدیده را به عهده آقای ارل لیمریک (Earl of Limerick) رئیس والامقام اطاق بازرگانی بریتانیا بگذاریم:

"... می خواستم یک نکته فلسفی مهم دیگری را روشن کنم [!]؟ یعنی لزوم مثلث کردن چیزی که تا به حال قرار نداد دو جانبه با کشورهای در حال توسعه بوده است. سنتاً کشور دریافت کننده کمک‌های طبیعی، زمین، نیروی کار و تجهیزات دیگر محلی را در مقابل دریافت تکنولوژی، تاسیسات، ماشین‌آلات و سرمایه تامین می کرده است. امروزه اگر بخواهیم بهترین استفاده ممکن را از متابع جهانی ببریم، این عنصر آخری یعنی تامین مالی باید جدا شود. به عبارت دیگر شانه به شانه دو شریک دیگر باید یک شریک سویی، یک شریک مالی، نیز از کشورهای نفتی پیدا کنیم."

نقشی را که به این "شریک مالی" (به زبان بورژوازی — هم خواب شروتمند!) محو شده است هر چه بخواهیم می توانیم نام گذاریم غیر از اتفاق بودن!

۳- توسعه صنایع و وابستگی به امپریالیزم

از کمک‌های کشورهای نفتی به "دنیای سوم" تا حد زیادی به همان ترتیبی استفاده می شود که از قسمت بزرگی از درآمد خود این کشورها، یعنی خرج واردات کلا از کشورهای امپریالیستی می گردد (کالاهای مصری، ماشین‌آلات و انواع وسائل تولید دیگر، اسلحه وغیره). قسمت هرچه بیشتری از این واردات مرکب از وسائل ضرعتی است. رفیق مندل در مقاله‌ای تحت عنوان "امپریالیزم و بورژوازی ملی در امریکای لاتین" (Quatrième Internationale November 1970) تغییرات ساختمانی اقتصادی و سیاسی کشورهای امریکای لاتین را مورد بررسی قرار داد و پدیده توسعه صنایع را چنین می سنجید:

* از همان کنفرانس فوق الذکر فاینشیال تایمز.

لازم است که درباره کمک به کشورهای عقب مانده توسط کشورهای نفتی نیز چند کلام بگوئیم. مقدار این کمک به هیچ وجه قابل اغفار نیست و فقط تا ماه سپتامبر سال گذشته به حدود ۱۰ میلیارد دلار رسیده بود. دو سوم آن به شکل کمک‌های دو جانبه (غالباً توسط ایران و عربستان سعودی) و یک سوم آن بادل‌الی موسسات "چند جانبه" صورت گرفت (در میان این موسسات صندوق بین‌المللی پول IMF و بانک بین‌المللی نوسازی و عمران IBRD ۳۱٪ مخارجشان را به کمک کشورهای نفتی تامین کردند). اینکه وام‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بیش از هر چیز به نفع امپریالیزم است احتیاجی به اثبات ندارد. کمک‌های دو جانبه نیز در تحلیل نهایی به نفع امپریالیزم است. میلیارد‌های که توسط ایران و عربستان سعودی و کویت بصورت وام بی بهره و یا با بهره کم بین کشورهای عقب مانده توزیع شده است — حتی اگر بخشی از آن صرف تامین مخابح واردات نفت و محصولات شیمیائی شود — از نقطه نظر اقتصادی برای کشورهای وام دهنده چندان سودی ندارد. بخش‌عمده این وام‌ها صرف پروژه‌های شرکت‌های امپریالیستی می شود و به خزانه‌های امپریالیستی کمک خواهد کرد. اگرچه این کمک‌ها برای بورژوازی ملی کشورهای عقب مانده ارزان تر و بدون قید و شرط تراز کمک‌های مستقیم امپریالیستی است ولی کاملاً هم بدون محدودیت نیستند. این واقعیت دیگر معروف است که کشورهای مانند مصر و سوریه از طریق کمک‌های کشورهای نفتی (بخصوص عربستان سعودی و کویت و اخیراً حتی ایران) مجدداً در حیطه تجارت بین‌المللی امپریالیستی قرار گرفته‌اند. (این "دلارهای نفتی" حتی بهتر از دنانت نیکسون — بزنس فارج "کارشناسان شوروی را از مصر توضیح می دهد). گذشته از این، تراست‌های امپریالیستی با ذینفع کردن سرمایه‌های نفتی در فعالیت‌هایشان، تضمین می‌کنند که قسمت‌عمده سفارشات کلائی کشورهای نفتی به خودشان واگذار شود (مثلًاً مرسدس سیک بازار مهمن برای وسائط نقلیه و نظامی برای خود تضمین کرده است).

این در واقع همان سیستم کلاسیک "کمک" امپریالیستی است با این تفاوت که اکنون وام — دهندگان کشورهای وابسته‌اند. این کمک غیرمستقیم امپریالیستی یک مزیت دو جانبه دارد: نه تنها

مسئله اضافه – ظرفیت و بحران اشباع تولید روبرو هستند.

پیرزاله (Pierre Jalée) این مسئله جهانی را بسیار خوب شرح داده است: " سرمایه خارجی با بزرگواری کامل می پذیرد که از لحاظ نسبت سهام در شرکت‌ها دراقلیت باشد " در سرمایه گذاری‌های مختلف امروزه حتی می‌توان گفت " می‌پذیرد " که هیچ گونه شرکت‌مالی نداشته باشد . سـ[جاـبر] و حتی برای اثبات حسن نیت خوشاین موضوع را خودش پیشنهاد می‌کند . حتی تالاجا پیش‌می‌رود که قبول می‌کند مدیر کل شرکت هم مراکشی باشد و تنها به یک معاون یا مدیر فنی اکتفا می‌نماید – خوب چرا بیش از این توقع داشته باشد؟ او می‌داند که موسسه نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد مگر با گواهی – نامه خارجی، با مواد خارجی، با تجهیزات خارجی، و بالاخره با سرمایه فنی خارجی . درست است که سرمایه بومی اکثرب سهام را دارد ولی او فقط یک سرمایه اسیر است . سرمایه گذاری مختلف شاید بدترین شکل بهره – کش استعمار نباشد، زیرا سرمایه‌های ملی کشور میزبان را به زنجیر می‌کشد و آنها را از حیطه ملیت خودشان خارج می‌کند . " (غارتدنیای سوم . پیرزاله . انتشارات شبگیر . ص ۱۰۳ . تاکید ازطاست) از این سطور پیدا است که در سرمایه گذاری‌های صنعتی مختلف در کشورهای عربی و ایران، کنترل مالی که در اختیار " سرمایه مالی اتونوم عرب و ایرانی " است تا چه اندازه بی ارزش و طاھی است .

سرمایه‌داری فرتوت، امپریالیزم فرتوت

همان طور که ایالات متحده همیشه از لحاظ اکتشاف ساختمن سرمایه‌داری در پیش رفته ترین

•(spätkapitalismus, spätimperialismus) معنی تحتاللفظی این عبارت سرمایه‌داری مؤخر و امپریالیزم مؤخر یعنی سرمایه‌داری جهانی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم می‌باشد .

" واضح است که افزایش سهم صنایع در تولید تا خالص‌ملی که در اثر سرمایه گذاری خارجی در بخش صنعتی صورت گرفته است موجب تنزل وابستگی اقتصادی این کشورها به امپریالیزم نخواهد شد بلکه برعکس همراه با ازدیاد وابستگی می‌باشد . این ازدیاد وابستگی را می‌توان بسادگی مشاهده کرد : " کلیه وسائل تولیدی لازم برای صنعتی کردن به اضافه بخش عمده‌ای از مواد خام باید از کشورهای امپریالیستی وارد شوند . به این ترتیب وابستگی اقتصاد به صادرات (که هم‌چنان صادرات مواد خام باقی خواهد ماند) افزایش می‌یابد و با وحیم ترشدن شرایط مبادله [تنزل] قیمت مواد خام به نسبت کالاهای مصنوع [مجدداً] منجر به متوقف شدن رشد صنایع و عوایب دیگری که از آن سرچشمه می‌گیرند، خواهد شد . قسمت زیادی از منابع واقعی که سرمایه گذاری‌های خارجی را از لحاظ مالی تضمین می‌کنند در محل تامین می‌شوند . این به نوبه، بازار سرمایه داخلی را خالی می‌کند و انباست اولیه سرمایه 'ملی' را متوقف می‌سازد .

" تحت فشار سرمایه خصوصی خارجی، صنعتی کردن نه تنها باعث خروج دائمی درآمد، سود وغیره می‌شود، بلکه هم‌چنین منجر به ورود مداوم تکنیسین و مدیران خارجی با حقوق‌های کلان می‌گردد که به نوبه خود این خروج درآمد کشور را تشدید خواهد کرد . "

این تجزیه و تحلیل رفیق مندل بطور کامل در مورد باصطلاح صنعتی شدن کشورهای نفتی نیز صدق می‌کند . در واقع تنها عنصر "جدید" این است که سرمایه گذاری‌های فعلی هرچه بیشتر از محل سرمایه‌های ملی (دولتی) تامین می‌شوند – و همچنین این سرمایه‌ها هرچه بیشتر جای امپریالیزم را در دادن کمک به "دنیای سوم" می‌گیرند . این هرچه بیشتر به نفع امپریالیزم است . بخصوصاً گر در نظر داشته باشیم که سرمایه گذاری‌های صنعتی کنفری در کشورهای عقب‌مانده سودشان روز بروز کمتر می‌شود — زیرا ترکیب ارگانیک سرمایه در صنایع کشورهای عقب‌مانده باندازه ترکیب ارگانیک در صنایع امپریالیستی است (در واقع صنایع کشورهای عقب‌مانده به شکل کارخانه‌های ساخته شده از کشورهای امپریالیستی وارد می‌شوند) و صنایع کشورهای عقب‌مانده حتی بیش از صنایع کشورهای امپریالیستی با

چار بوب رابطه متقابل دو بخش تولید اجتماعی یعنی بخش تولید وسائل تولیدی و بخش تولید وسائل مصرفی که دو بخش انبساط سرمایه داری هستند، در نظر گرفته شود. بر اساس این دیالکتیک! است که انساط داخلی و خارجی وجه تولید سرمایه داری صورت می‌گیرد.

!
ز قرن شانزدهم تا قرن هجدهم بسط اولیه وجه تولید سرمایه داری صورت گرفت. این مرحله دوران ابناشتن اولیه سرمایه بود که در داخل (در کشورهای متropol در مرکز) نوسط خلیع ید تولید کنندگان انفرادی و در خارج به قیمت غارت مستعمرات انجام شد. سرمایه داری نوزاد صرفاً ثروت ابناشتن شده در مستحمر را تصاحب می‌کرد.

سرمایه داری صنعتی کلاسیک در طی قرن نوزدهم که به دوران رقابت آزاد معروف است، بسط پیدا کرد. فقر توده ها در داخل کشورهای سرمایه داری بسرعت با احتیاجات سرمایه برای توسعه در تضاد افتاد. ولی بسط خارجی به مدد سرمایه داری رسید. تولید بومی در مستعمرات به نفع صادرات مصنوعات کشورهای متropol که در مرحله صدور کالاهای مخصوص مصرفی بود، نابود شد (البته بجز تولید مواد خام مورد نیاز صنایع کشورهای سرطیه داری).

تمرکز و اجتماعی شدن تولید در کشورهای سرمایه داری در اوخر قرن نوزدهم به اوج خود رسید و با آغاز قرن بیستم بحران هایی که اتمام ظرفیت مصرف خارجی، انحصاری شدن اقتصاد و ایجاد سرمایه های اضافی را بدنبال داشت، ایجاد گشت. سرمایه داری به امپریالیزم تبدیل شد. به صور کالا-های مخصوص صدور سرمایه — که در تجارت نهائی هدف آن تسهیل صدور مصنوعات بود — اضافه گشت (پدیده ای که لینین در آن گرایش بسیار پوییدگی و فساد وجه تولید سرمایه داری را مشایده کرد). نیروهای استحطرگر انحصار در راهی مستمراتی را در دست گرفتند و با پیدایش نیروگاهی حاصل امپریالیستی رقابت بر سر کنترل این انحصار به جنگ جهانی اول منجر گشت.

جدا شدن شوروی از بازار بین‌المللی امپریالیزم موجب تشدید بحران های اشباع تولید سرمایه داری شد. نتیجه این بحران عا رکود سال های دهه ۱۹۳۰ بود که بدنبال آن حنگ جهانی دیگری

نقشه بوده است، شکل های امپریالیستی بهره کشی امپریالیستی در امپریالیستی لاتین نیز همراه یک مرحله از عناصر امپریالیستی غالب در جهان جلوتر بوده — اند. قبل از دیگران استعمار نو قبل از دیگران سرمایه داری نو. همین قبیل از دیگران امپریالیزم نو در ایلات متعدد شکل گرفته است.

سیر تکامل ساخته امپریالیزم فرتوت در درهای امپریالیستی هنوز باندازه کافی شناخته نشده است. رفیق مندل بدون شک شخصی است که تا به اآل آن را بهتر از همه تشریح کده است (و ما این راستی قبل از آشنایی با آخرین کتاب او Der Spatkapitalismus امروزه بسیار واجب است که یک تئوری جامع درباره امپریالیزم بر اساس شوری سرمایه داری. که شکل آخرین مرحله امپریالیزم را در رابطه با آخرين مرحله سرمایه داری (و همچنین در رابطه با انقلابات صنعتی) تشریح می‌کند، ساخته شود. با اینکه مرحله اخیر امپریالیزم توسط چندین مارکسیست بمعاصر آرتور گندر فرانک حمزه علوی، پیرزاده (تجزیه و تحلیل شده ولی متأسفانه این بررسی قدری سطحی و ناقصی باقی مانده است. رفیق مندل اولین مارکسیستی بود که در سالهای دهه ۱۹۶۰ توانست تحلیلات جدید امپریالیزم را حقیقی قبل از اذکاراً واقعی این مرحله پیش‌بینی کند و تئوری (بریند مختصر) آن را مطرح نماید. این تجزیه و تحلیل توسط اوشرو شد و باید تئوری باید براین اساس باشد:

باید با تخداد اساسی که در وجه تولید سرمایه داری بین تولید و مصرف و بین گرایش بسیم تولید نا محدود و مصرف نمحدود وجود دارد و از تحقق یافتن ارزش اضافی جلوگیری می‌کند، شروع کرد. بطور خلاصه یعنی بررسی مسائل دینامیزم اساسی سرمایه داری در رابطه با گرایش بسیم انساط دائمی (تولید مجدد در سطح گسترش ریافت). این مساله باید در

* به بخش "امپریالیزم نو" در کتاب زیر رجوع شود:

"Marxist Economic Theory", Ernest Mandel, (Merlin Press, London) Chapter 13, pp 480-84.

نیروی خریدی قابل متأییسه با توسعه تولیدی که در سرخواهد داشت ایجاد نخواهد کرد . نظام امپریالیزم جهانی به سعت نابودی می شتابد . امروزه بیش از هر زمان مساهه بشدت مساله انقلاب یا نابودی نیروهای تولیدی . مساله انتساب بین سویالیزم یا بربریت است .

امپریالیزم فرتوت — مانند استحصار نو قبل از آن — بررسی مجدد ترتیبی انقلاب مدام را ایجاب می کند . واضح است که در دروانی که امپریالیزم نظر موافقی نسبت به ملی کردن دارد مساله انقلاب (بطور کلی) بصورت "جنبش های آزادی بخش ملی" مطرح نخواهد شد . وزنه تکالیف مصرفی دمکراتیک (مثلاً: تبعیال در پندهن کشور عقب مانده "اصلاحات ارضی" بورژوا انجام گرفته است) و یا آزادی ملی باندازه قابل ملاحظه ای کاهش یافته است . امروزه مساله بصیرت مساله توسعه هم‌هنگ، بصورت "مساله صدمتی کردن" ، و شکل های مدرن مساله ارضی و ملی پدیدار می شود (البته این دلیل برآن نبست که شکل قدیمی در بخش های بزرگی باقی نماند) که فقط دیکتاتوری پرولتری قادر به حل آن خواهد بود . فقط در راه وجود دارد : انقلاب مدام یا ناهنجاری اکشاف (عقب ماندگی) — انقلاب سویالیستی یا کارکتور انقلاب !

ما مساله "جنبش آزادی بخش ملی" را بعنوان یکی از شکل های اساسی مساله ملی می دانیم که بصورت مدرن خود هنوز باقی می ماند . مبارزه ملی طبقات ستم دیده هناظق عربی و ایرانی بصورت مبارزه برعلیه حیف و میل درآمدهای نفتی توسط قشرهای حاکمه خادم هناف امپریالیزم ادامه خواهد داشت . این مبارزه، هرچه بیشتر شکل مبارزه علیه توسعه وابسته (توسعه ناقص) — یعنی تنها شکل رشد که تحت رهبری بورژوازی "ملی" امکان پذیراست — به خود نشستگی ملی طبقات) هرچه بیشتر ارجاعی شده است . آن نقش مترقبی که ناسیفالیزم قادر بود در برخی از موارد ایفاء کند رو به افول کامل است . امروزه، انقلاب مدام بیش از همیشه در دستور روز قرار دارد .

س - جابر

رخ داد . پساز جنگ جهانی دوم . سرمایه داری راه حلی را که برای اولین بار توسط آلمان و ایالات متحده در دوره بین دو جنگ جهانی اتخاذ شده بود . یعنی دخالت اقتصادی دولت و مسابقه تسليحاتی به پیشگرفت .!ین اقدامات — بازمانه نوسازی اروپا بعد از ویرانی بی سابقه نیروهای مولده به دلیل جنگ جهانی دوم — مرحله جدیدی از انساط را بر اساس توسعه داخلی بخش وسائل تولیدی میسر ساخت . مرحله سرمایه داری پوسیده و رو بزال — "سرمایه داری فرتوت" — (اصطلاحی که مندل به درستی به "سرمایه داری نو" — Neuökапitalismus ترجیح می دهد) . این همان پدیده ای است که رفیق مندل انقلاب تکنولوژیک مدام می نامد . در این مرحله اهمیت کشورهای عقب مانده بخوان در رو برای کلا و سرمایه تقلیل می یابد . بعد از جنگ جهانی دوم با اینکه از دست دادن چین و اروپای شرقی برای سرمایه داری کهنه اثرات اقتصادی فوری و خیعی بدنبال نداشت ولی این اوضاع دیری نپائید . تنزل رخ سود، اشباع بیش از حد تولید امپریا لیستی و مساله تورم و کسری موazنه پرداخت ها بحران جدیدی بوجود آورد که کلیه در روهای داخلی را به روی سرمایه داری بست . در طی این بحران (که از سال ۱۹۶۵ شروع شده و هنوز ادامه دارد) سرمایه داری فرتوت مجدد راهی برای "تجددیت حیات" پیدا کرده است : بسط خارجی . ولی این بار در شکل صدور وسائل تولیدی به متابه مرحله ای جدید از صدور کالاهای مصنوع . (امروزه به این بدلیه واردات سرمایه های نفتی نیز اضافه شده است) . این مرحله د وران امپریالیزم فرتوت spätimperialismus ایست . عصری که توسط صدور کارخانجات "حاضر و آماده و کامل" مشخص می شود . بدون تردید امپریالیزم فرتوت آخرین مرحله امپریالیزم و سرمایه داری است . مرحله ای که به ناچار کوتاه مدت خواهد بود . صدور تکنولوژی امپریالیستی تضاد اساسی سرمایه داری یعنی تضاد بین ظرفیت تولید و قوه مصرف را به حد اعلا می رساند . زیرا این مرحله از یک سو، مرحله صدور وسائل تولیدی است که بازارشان در غرب هم اکنون اشباع شده است و از سوی دیگر، بد لیل سطح عالی ترکیب ارگانیک سرمایه ، دروانی است که احتیاج به نیروی کار نازلی دارد و نتیجتاً